

عهد و پیمان درم



ناصر کاوه

اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ



اللَّهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلَى نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ

چگونگی دنیا، معروف و در اوج

سلام بر شهیدان گمنام، گمنام در میان خاکیان
و معروف در عرصه افلاکیان

رهبر انقلاب اسلامی

۱۴۰۷/۱۰/۱۵



این کتاب تقدیم می شود
به امام و شهید





شهدا و انس با قرآن

نویسنده: ناصر کاوه
گرافیک و طراح: علی کربلائی
مشاور طرح: مهدی کاوه
حروف نگار: نرگس کاوه
تدارکات و پشتیبانی: فاطمه عاقلی
روابط عمومی: لیلا عاقلی
قیمت: ۸۰۰/۰۰۰ ریال
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

"سیره امام خمینی (ره) و انس او با قرآن"

امام با قرآن خیلی مانوس بودند. امام روزانه چندین نوبت قرآن می‌خواند و در هر فرصت مناسب که برای ایشان پیش می‌آید قرآن می‌خواند و معمولاً بعد از نماز صبح قبل از نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا و یا در هر فرصت دیگر مقید به این مستحب الهی هستند و ما بارها که ضمن روز خدمت ایشان می‌رسیم امام را مشغول خواندن قرآن می‌یابیم. امام هیچ‌گاه نمی‌گذاشتند وقت شان به هدر برود. بارها می‌دیدیم که در دقایقی قبل از آماده شدن سفره که معمولاً به بطالت می‌گذرد ایشان به تلاوت قرآن می‌پرداختند. نجف که بودیم آقا چشم شان ناراحت شده بود. دکتر آمد و چشم ایشان را دید و گفت: «شما چند روز قرآن نخوانید و استراحت کنید.» امام یک دفعه خندیدند و گفتند: «دکتر من چشم را برای قرآن خواندن می‌خواهم، چه فایده‌ای دارد اگر چشم داشته باشم و قرآن نخوانم. شما یک کاری بکنید که من بتوانم قرآن را بخوانم...» وقتی مرحوم آقا مصطفی رحلت کرده بودند قرار شد جمعی به اتفاق حاج احمد آقا به محضر امام برسند و به صورت تدریجی خبر را به امام برسانند... یکی گفت از حاج آقا مصطفی تازه از بیمارستان چه خبر؟ آقای میرزا حبیب‌الله اراکی گفت: الان از بیمارستان تلفن کردند که ایشان را مثل اینکه باید زودتر به بغداد بفرستند. احمد آقا جلوی صدای گریه‌اش را نتوانست بگیرد ولی رویش را برگرداند که آقا او را نبینند. ولی امام صورتش را برگرداند و گفت احمد چته؟ مگر حاج آقا مصطفی مرده؟ اهل آسمان‌ها می‌میرند و از اهل زمین کسی باقی نمی‌ماند، همه می‌میریم. آقایان بفرمایید سرکارتان. خودشان هم بلند شدند و وضو گرفتند و مشغول خواندن قرآن شدند... امام هر روز مقید بودند چند صفحه قرآن (حدود یک حزب یا بیشتر) حتماً بخوانند. حتی روزهای آخر و شب قبل از عمل جراحی هم قرائت قرآن و نماز شب ایشان ترک نشد...

کتاب شهدا و انس با قرآن، ناصر کاوه

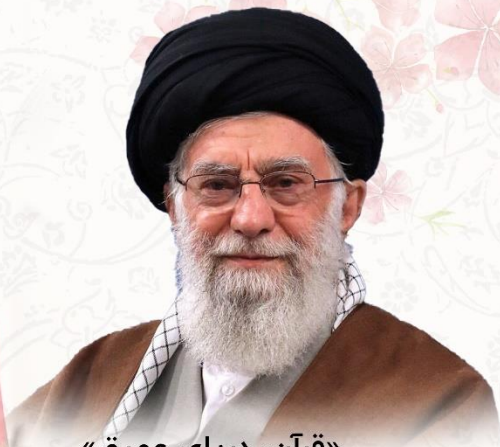
منبع: خبرگزاری بین‌المللی قرآن

شهدا

وانس به قرآن

سیره امام خمینی

الله



«قرآن، دریای عمیق»

هر چه بیشتر با قرآن انس پیدا کنید، دلبستگی تان به آن بیشتر می شود. قرآن مثل یک دریای عمیق است. در سطح، انسان چیزهایی مشاهده می کند، هر چه به اعماق بیشتر فرو بروید، چیزهای تازه ای مشاهده می کنید؛ و این البته به برکت انس با قرآن حاصل می شود. این طور نیست که هر کس یک مقدار در قرآن مطالعه کرد، بگوید من به اعماق آن دست پیدا کردم؛ نه، چیزهایی وجود دارد که متعلق به راسخین در علم است. باید رسوخ در علم پیدا کرد و این به برکت انس طولانی و بلند مدت با قرآن برای انسان پیش می آید و هدایت قرآنی شامل حال انسان می شود...
(بیانات رهبری در دیدار قاریان قرآن کریم ۸۴/۷/۱۴)

هرچه بیشتر با قرآن انس پیدا کنید، دلبستگی تان، به آن بیشتر می شود. هر چه به اعماق قرآن بیشتر فرو بروید، چیزهای تازه تر و مطالب خیره کننده تری در آنجا مشاهده می کنید؛ و این البته به برکت انس با قرآن حاصل می شود. (بیانات رهبری در دیدار با دانش آموزان استعدادهای درخشان ۸۲/۴/۲۵)

کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه

فاندرای
علی
سیدی

سوره الفاتحه

خواب دیده بود که خواب است و یکی آمده دارد تکان تکانش می دهد و بیدارش می کند. پرسید تو کی هستی؟ گفت من عثمان بن حنیف هستم. استاندار علی(ع) گفت با من چه کار داری؟ گفت من را امام علی(ع) فرستاده، به تو بگویم نماز شب بخوانی. یک دفعه از خواب بیدار شد. رفیق هم حیره اش، شیخ مرتضی داشت تکان تکانش می داد. می گفت "پاشو، پاشو نماز شب بخونیم..." همسر شهید مطهری می گفت: ۲۶ سال با مرتضی زندگی کردم، توی این مدت نیم ساعت هم بی وضو نبود. همیشه تاکید می کرد که با وضو باشید... استاد مطهری طی نامه ای به فرزندش نوشت، حتی الامکان روزی یک حزب قرآن بخوان و ثوابش رو تقدیم کن به روح پیامبر اکرم(ص) چون موجب برکت عمر و موفقیت میشه...

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه
ظاهره ای از زندگی روحانی شهید، استاد مرتضی مطهری

طهری
مرتضی
سکون

کتابخانه حضرت زین العابدین



بالا بروید یا پایین بیایید، اصلاً قرآن رابر سر جامعه ای پهن کنید، مادام که در آن جامعه در یک سو گرسنه بیچاره از سرما لرزان وجود دارد، و از سوی دیگر متنعمان برخوردار از همه چیز، این "جامعه لجن است." تمام چهره اش راهم که باقرآن بیوشانید باز لجن است. آیا کسی در دنیا منتظر این می شود که ببیند آن جامعه جامعه قرآنی است، یا انجیلی، یا توراتی، یا بودایی، یا اوستایی، یا مائوئیست؟ نگاه میکند اگر در جامعه به همه انسانها به چشم انسان نگاه میشود و ضرورت های زندگی آنها تأمین می شود... آنچه ما می فهمیم این است که این خوب و بدها، این پسند و ناپسندها، به راحتی برای هر انسان سالم قابل شناخت است. گروهی معروف خوب همه کس شناس و گروهی منکر بد مردود همه کس شناس هستند. آنچه از آیات کریمه قرآن در دعوت "و لتکن منکم امّه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر" می فهمیم این است که قرآن می خواهد انسانها گامهای نخستین برای انتخاب راه راستین را به کمک این شناختها بردارند به همین دلیل بار دیگر این نکته را تکرار می کنم: بهترین تبلیغ برای اسلام، فرد مسلمان نمونه و جمع مسلمان نمونه و امت اسلامی نمونه است. تبلیغ های دیگر بدون این، گمان نمی کنم بتواند سودی برای ترویج اسلام داشته باشد...

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
منبع: شفقنا

**شهید سید محمد
حسین بهشتی**

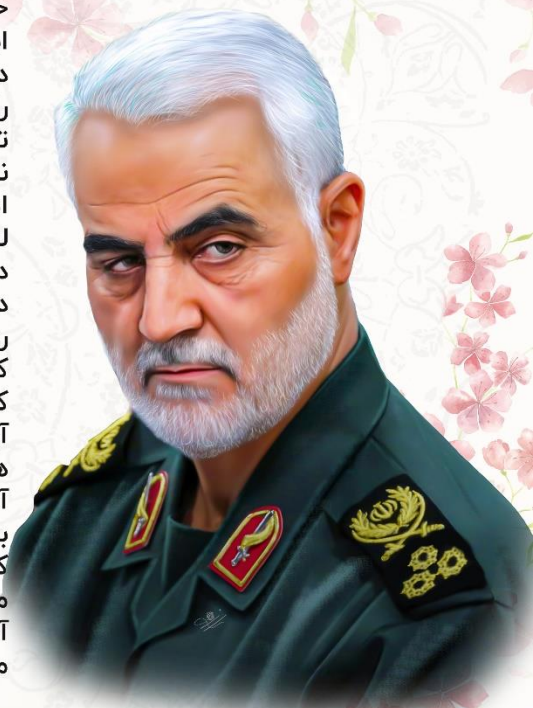
کتابخانه حضرت زین العابدین

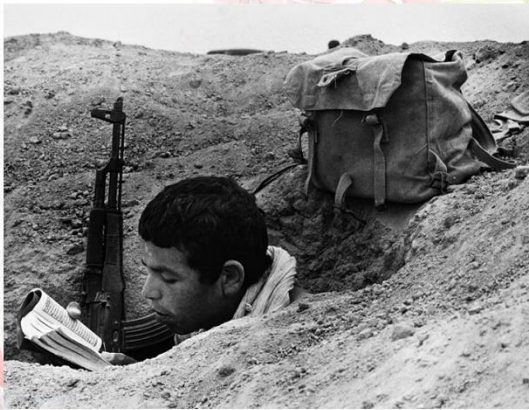
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یکی از کارهای خیلی خوب و اثرگذاری که خبر آن در کل "پادگان‌های کرمان" پیچید این بود که "شهید حاج قاسم سلیمانی" دستور دادند "هر سربازی که جزء ۳۰ قرآن را حفظ کند ۲۰ روز مرخصی تشویقی به او تعلق یافته" و مرخصی رفتنش هم در صورتی نافذ می‌شد که ابتدا امضای من و سپس امضای حاج قاسم زیربرگه‌اش باشد. چون لشکر خیلی بزرگ بود و مراکز زیر مجموعه درکنارش بودند، این "قضیه اثرات زیادی" داشت، لذا موضوع حفظ جزء ۳۰ و مرخصی ۲۰ روزه را مطرح کردند و من را هم مأمور کردند که این طرح را اجرا کنم. من هم تلاشم را کردم تا به نحوه احسن آن اجرا کردیم. در آن سال تعداد بسیار زیادی از سربازان به هوای همان ۲۰ روز مرخصی با قرآن بیشتر آشنا شدند. بعدها فهمیدیم که خیلی از آنها به خاطر همان حرکت، زندگی شان تغییر کرده و مسیرشان قرآنی شده است. اکثرا می‌گفتند که مانند ما به عشق ۲۰ روز تشویق آمده‌ایم، اما حالا قرآن را می‌خوانیم و ادامه می‌دهیم. در این حد این افراد عوض شدند

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
راوی: برادر عبدالصمد مرزوقی

قاسم سلیمانی
شکیر





"تمسک به قرآن و اهل بیت(ع) کلید گشاینده مشکلات جنگ بود" قرآن جیبی یکی از ملزومات انفرادی هر رزمنده‌ای بود، اکثر افراد حاضر در جبهه‌ها این قرآن جیبی را داشتند. هر رزمنده یک قرآن همراه خود داشت، حتی برخی از شهدا را از روی قرآن‌های شان شناسایی می‌کردند یکی از برنامه‌های فرهنگی جبهه که در زمان استراحت و گردان‌ها اجرا می‌شد. مسابقات قرآن بود، این مسابقات بیشتر در رشته‌های حفظ و قرائت برگزار می‌شدو اکثر رزمندگان در این مسابقات شرکت می‌کردند، رزمندگان بوسیله همین قرآن‌های کوچک، خود را برای مسابقات آماده می‌کردند. در خط مقدم و نزدیکی دشمن آنچه سبب آرام شدن قلب‌ها می‌شد، تلاوت قرآن بود که به دل می‌نشست، همین قرآن‌های جیبی کوچک نقش مهمی در آرامش قلبی رزمندگان داشت. رزمندگان بیشتر با قرآن‌هایی که حجم کمی داشت و منتخبی از سوره‌ها و ادعیه در آن قرار گرفته بود، مانوس بودند و از آن مصحف کوچک در دورهمی‌ها و مناجات‌ها و حتی در خلوت‌های خود استفاده می‌کردند و معمولا شبها تکی یا دسته جمعی سوره واقعه را حتما، می‌خواندند... خلوت رزمندگان مخصوصا در تاریکی شب‌ها همراه با قرآن و دعا و ذکر توسل به اهل بیت(س) بود. در مسیر عملیات نیز هر کسی به اندازه توانش قرآن جیبی خود را می‌گشود و به تلاوت می‌پرداخت، آنان که سواد خواندن و نوشتن نداشتند هم خود را با قرآن تبرک می‌کردند، آنان با یک تفکر قرآنی و همه در قالب سپاه اسلام در برابر دشمن قرار می‌گرفتند و اسم، رسم و وابستگی دیگری نداشتند....

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوه

انس شهدا و رزمندگان
با قرآن



به عنوان نفر «سوم سهمیه انتخابی یکی از آن بانک‌ها جهت اعزام به انگلستان» انتخاب شد. آخرین مرحله مصاحبه بود. مصاحبه‌کننده از او پرسید: اگر در خیابان‌ها و یابوستان‌های لندن با یک دختر خانم عریان روبه‌رو شوی و یا در یکی از محافل تهران با یک دختر خانم نیمه‌عریان روبه‌رو شوی، چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهی؟ جواد پاسخ داده بود: در صورتی که با چنین وضعی روبه‌رو شوم، چون قادر نیستم مانع رواج منکرات شوم، ابتدا سعی می‌کنم خودم را از مسیر دور کنم و به اونگاه نکنم و بعد از خداوند درخواست می‌کنم مرا یاری دهد که بر نفس اماره‌ام مسلط شوم و طلب توفیق می‌کنم که حتی در عالم تصور رؤیاهم به او نیندیشم زیر ورقه آزمون او نوشتند: «نامبرده به علت تعصبات مذهبی صلاحیت اعزام به خارج از کشور را ندارد!». جواد تابستان‌ها کار می‌کرد؛ بامیه، شکلات و از این‌چو چیزها می‌فروخت و به خانواده کمک می‌کرد.. همیشه هم از من می‌پرسید چی دوست داری تا برایت بخرم. مقداری هم برای همسایه‌ها و دوستان کنارمی‌گذاشت بانخستین حقوقی که از پالایشگاه نفت آبادان گرفت، برای یکی از افراد فامیل که وضعیت اقتصادی خوبی نداشت و کار بافتنی می‌کرد، یک دستگاه چرخ بافتنی خرید... یک روز گفت نیت کردم شما را به مشهد ببرم و من، مادر و مادر بزرگم را به مشهد برد... جواد اعتقاد داشت که باید از مسلمانی شناسنامه‌ای، خارج شد و معارف اسلام را با تمام وجود شناخت... او این مرحله را خیلی با صبر و حوصله طی کرد...

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوه
راوی: همسر فرزند و هم‌زم شهید

شهید محمد جواد تندگویان



بزرگ ترها بر سر انتخاب اسم او به مشکل خوردند. پدربزرگش اسمش را انتخاب کرده بود، اما پدرش می گفت که حتما اسم بچه به الله ختم شود. خلاصه کار به استخاره کشید. پدربزرگ با نیت قرآن را باز کرد، این آیه آمد: «قال انى عبدالله اتانى الكتاب و جعلنى نبيا...» این شد که اسم او را عبدالله انتخاب کردند. شیخ عبدالله برای آرامش دادن سوره عصر را می خواند. در فاصله بین عملیات کربلای چهار و پنج، خانواده اش هیچ خبری از او نداشتند. همسر و برادر همسرش راهی اهواز شده بودند تا از او خبری بگیرند. به هر جا که می دانستند زنگ زده بودند؛ اما خبری نبود. تا اینکه با عبا و عمامه ای خاکی و کلی پیدایش شد. همه با دیدنش سخت گریستند. دست برادر خانمش را گرفته بود و پشت سر هم سوره عصر را می خواند. گویی که آب روی آتش می ریخت. دلش آرام شد و گوشه ای نشست. روز تشییع شهید میثمی، مسجد امام اصفهان از جمعیت پر شده بود. از یکی از روحانیون، که از دوستان شهیدمیثمی بود، درخواست شد کمی سخنرانی کند. آن برادر روحانی نقل کرد: مانده بودم چطور شروع کنم. تفرالی به قرآن زدم. وقتی قرآن را باز کردم، این آیه آمد: «قال انى عبدالله اتانى الكتاب و جعلنى نبيا...» و این آیه، دقیقا همان آیه ای بود که وقتی به دنیا آمد، پدربزرگش با تفرال به قرآن، نام او را عبدالله گذاشته بود.

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوه

منبع: کتاب تنها ۳۰ ماه دیگر

شهید عبدالله میثمی

شهادت ۱۳۶۱ هجری قمری

الله



روز ۲۲ بهمن بود. وقتی خبر سقوط نظام ستم شاهی به گوش مان رسید، در پادگان مرزی پیرانشهر تبعید بودیم. با شنیدن خبر بچه ها به مجسمه شاه حمله کردند و با بستن طناب آن را زیر پا انداخته تکه تکه اش کردند. احمد قطعه ای از گوش مجسمه را برداشت و خطاب به من گفت: این تکه از گوش شاه را برداشتم تا یادم باشد مردم می توانند توی گوش استبداد سرود آزادی بخوانند. من هم تکه ای از بینی را به نشان بینی بر خاک مالیدن پهلوی برداشتم. وقتی مراسم صبحگاه شروع شد، احمد قرآن کوچکش را باز کرده و شروع به تلاوت کرد. به یاد صبحگاه های پایگاه کرمانشاه افتادم که پر از هلهله مارش نظامی و موسیقی های ناهنجار بود. احمد همانجا گفت: دلم می خواهد روزی به جای این موسیقی های بی محتوا آیات قرآن را در مراسم صبحگاه بخوانم. آرزوی قلبی احمد محقق شده بود.

... احمد همیشه دلش با قرآن بود. بعد از انقلاب هم در برخی پروازها، احمد با صوت دل نشین شروع به تلاوت قرآن می کرد. با آن که منطقه نظامی بود و احتمال خطر وجود داشت، همه بالگردها بی سیم ها را روشن کرده بودند و به صدای تلاوت احمد گوش می دادند و لذت می بردند.

کتاب شهدا و انس با قرآن، ناصر کاوه

راوی: غلام رضا شسته فرست و علی محمد آزاد

شهید احمد کشوری

کتاب شهدا و انس با قرآن

محسن قرائت قرآن را با تشویق پدر و مادر و با کمک دو برادر بزرگترش از ۳ سالگی آغاز کرد. در سال ۸۱ برای اولین بار در مسابقات سازمان اوقاف و امور خیریه شرکت کرد و در مقطع سنی زیر ۱۶ سال رتبه اول کشوری را کسب کرد. وی در سی و هفتمین دوره مسابقات سراسری قرآن کریم جمهوری اسلامی ایران که در اسفند ۱۳۹۳ در شهر تبریز برگزار گردید، موفق شد پس از نماینده استان یزد، حسن دانش مقام دوم را به دست آورد. نزدیک به سه ماه بعد، محسن بعنوان نماینده ایران در دوره ۵۷ مسابقات بین‌المللی قرآن کریم مالزی نیز با تلاوتی شایسته، موفق به احراز رتبه نخست شد. محسن حسنی کارگر در تاریخ ۲ مهر ۱۳۹۴ در "فاجعه منا" که به دلیل بی‌عرضه‌گی سران عربستان در ازدحام جمعیت در یکی از مسیرهای حرکت حاجیان به "سمت جمرات" رخ داد، به شهادت رسید... حاجی حسنی در حرم امام رضا (ع) تلاوت‌هایی اجرا کرده بود که پس از درگذشت وی به پیشنهاد "امام خامنه‌ای"، رهبر معظم انقلاب، پیکر مجسن در صحن جمهوری اسلامی بارگاه علی بن موسی الرضا (ع) دفن شد...

کتاب فاتحان قله‌های عاشقی، ناصر کاوه

شهید

**محسن حاجی
حسنی کارگر**





محرم سال ۱۳۵۱ در قم ساکن بودیم.
پدر و مادرم را که خانه ما را بلد بودند، دستگیر کرده بودند و آنها بالاجبار
خانه ما را معرفی کرده بودند.
ساعت ۱۲ شب بود که آقا دل دردی داشت و رفت درمانگاه.
زنگ خورد رفتم دم درب منزل.

دیدم خانه تحت نظر است.
ساعتی بعد آقا با همان لباس طلبگی به خانه آمدند.
خیلی تعجب کردم. گفتم: مگر خانه تحت نظر نبود؟
گفت: وقتی که می آمدم مأموران جلوی در خانه بودند.
آیه وجعلنا «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ
لَا يُبْصِرُونَ» (سوره یس آیه ۹) را خواندم.
آنها مرا نمی دیدند و وارد خانه شدم.
غروب روز بعد وسایل خانه را جمع کردیم و رفتیم.

کتاب شهدا و انس با قرآن، ناصر کاوه
راوی: کبری سبیل پور؛ همسر شهید

شهید سید علی اندرزگو

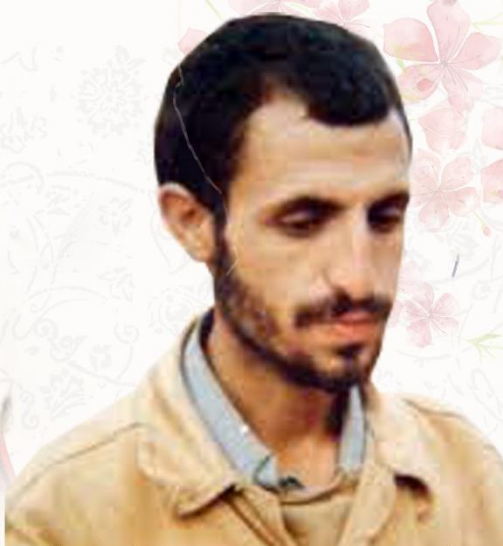


یکروز وقتی حاجی واعظی به تفسیر آیه ی «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ * ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ» رسید، مجلس از دستش خارج شد. هم خودش، هم بچه ها چنان داد و فریادی راه انداخته بودند که بیا و ببین! هیچ وقت حال خوبی را که بعد از آن روز داشتم، فراموش نمی کنم. تا مدت ها با خودم زمزمه می کردم «خذوه...» و از خوف خدا می لرزیدم! همان شب بعد از شام، علی شیبانی را دیدم که در محوطه راه می رفت و زمزمه می کرد و اشک می ریخت. شادکام هم سرسفره به گوشه ای خیره می ماند و بعد یواشکی اشک خود را پاک می کرد. در نمازها لحظه ای صدای گریه قطع نمی شد. شروع گریه هم از آیه ی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» بود. اول کسی که می زد زیر گریه، «علی تشکری» بود. بعد «سید هاشم سادات» و بعد «محمد رنجبر»، «معاون گروهان ما، البته این ترتیب همیشه رعایت نمی شد..»

کتاب شهدا و انس با قرآن، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید، علی شیبانی

شهید علی شیبانی

کتاب شهدا و انس با قرآن



علی آقا بسیار کم غذا بودند و توصیه هم می کردند که بچه کم غذا بخورند و بقیه نیروی شان را از تلاوت قرآن بگیرند... خودش هم این گونه بود. با اینکه لاغر بود و وزنش به ۵۵ کیلو هم نمی رسید؛ اما قدرتی فوق العاده داشت. در شب عملیات والفجر ۳، نردبانی پنج متری داشتیم و باید با خودمان جهت عبور از موانع می بردیم. بچه از بردنش خسته شده بودند. علی آقا با اینکه بی سیم به پشتش بسته بود، نردبان را برداشت و سه کیلومتر آن طرف تر، تحویل بچه های معبر داد.

در شب عملیات والفجر ۳، موقع عبور از میدان مین، پای علی آقا رفت روی مین و از مچ قطع شد... چند نفر را گذاشتم تا ایشان را به عقب منتقل کنند. امدادگرها می گفتند: نگذاشت به عقب منتقلش کنیم. می گفت: بچه هایی که حالشان بد است را منتقل کنید. به زور تا آخر میدان مین آوردیمش. وقتی زمین گذاشتیمش با آرامشی عجیب قرآنش را از جیبش در آورد و شروع به تلاوت قرآن کرد...

کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه
راوی: حمید شفیعی، کتاب رندان جرعه نوش

شفیعی
علی ماهانی

سوره الفجر

الله



"چون قرآن می‌خواندی به تو علاقه‌مند شدیم"
من در حرم حضرت علی (ع) قرآن می‌خواندم و دائماً آنجا بودم...
امام مرا در آنجا دیدند و علاقه‌مند بودند که مرا بپذیرند. پیش از
آن یکنفر را به سراغ بنده فرستادند... ابتدا نرفتم چون تصور می
کردم امام از من دلگیر هستند و قصد شکایت دارند. بار دوم همان
شخص به سراغم آمد و گفت: امام با تو کار دارند. گفتم: شما را
به خدا بگوئید چکار دارند. گفت: به خدا من نمی‌دانم. گفتم:
نکند از دست من ناراحت هستند. گفت: نه فقط به من گفته‌اند
که برو و آن مردی را که در حرم است به اینجا بیاور. به او گفتم:
شما بروید من خواهم آمد. او هم رفت.

وقتی خدمت امام رسیدم از بنده پرسیدند. اسمت چیست؟
گفتم: حاج ابراهیم خادم نجفی... فرمودند:

دوست داری در این خانه بمانی و به ما کمک کنی؟ گفتم: آقا من
چه کاری از دستم ساخته است؟ فرمودند: در کارها وارد می‌شوی.
مطمئن باش که در اینجاراحت هستی. ضمناً من به خودت علاقه
مند شده‌ام و مهم نیست که چقدر در انجام کارها توانا باشی...
چون تو آدم مؤمنی هستی و من هر موقع که به حرم می‌آمدم تو
را "مشغول قرآن و دعا می‌دیدم". «ابراهیم خادم نجفی - خدمتکار
منزل امام در نجف - کتاب پایه‌پای آفتاب - ج ۲ - ص ۹»

کتاب شهدا و انس باقرآن، ناصر کاوه
منبع: خبرگزاری بین المللی قرآن

شهدا

وانس به قرآن

سوره الاحقاف



"توصیه های کاربردی رهبر معظم انقلاب برای انس بیشتر با قرآن"

آشنایی نوجوانان با متن و ترجمه قرآن...

شروع حفظ قرآن از دبستان...

آشنایی مردم با زبان عربی...

به محض بیکاری، قرآن بخوانید...

یک نسخه ی قرآن در جیب بغل تان داشته باشید...

خود را به تدبیر در قرآن عادت دهید...

سهل انگارانه به آیات نگریستن را کنار بگذاریم...

آن قدر قرآن را از اول تا آخر بخوانید تا ذهن تان با معارف آن آشنا شود...

قرآن خواندن با حالت روزهداری لذت دیگری دارد...

قهرمانان قرآنی را احترام کنید...

برای قراء قرآن منبر بگذاریم...

حاجی ها در حج یک ختم قرآن داشته باشند...

جوانان آیات عزت و توحید عملی را حفظ کنند...

قرآن را بایستی از خودمان جدا نکنیم. دائم باید با قرآن مرتبط و مأنوس باشیم

روزی ده آیه ی قرآن بخوانید... حالا در روایات دارد که هر روز لافل پنجاه آیه ی قرآن

بخوانید... این، یکی از معیارهاست. اگر نتوانستید، روزی ده آیه ی قرآن بخوانید...

ناتوانی در روخوانی قرآن از هیچکس پذیرفتنی نیست...

کتاب شهدا و انس به قرآن، ناصر کاوه

منبع مقاله : باشگاه خبرنگاران

شهدا

وانس به قرآن

سوره الفاتحه

الله

"سالها با مرتضی زندگی کردم، توی این مدت نیم ساعت هم بی وضو نبود... همیشه تاکید می کرد که با وضو باشید... حتی الامکان روزی یک حزب قرآن بخوان و ثوابش رو تقدیم کن به روح پیامبر اکرم(ص) چون موجب برکت عمر و موفقیت میشه..."

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
خاطره ای از زندگی روحانی شهید، استاد مرتضی مطهری

مطهری
مرتضی
سکبر

کتابخانه حضرت امام خمینی



جمشیدیان موسی

...خودش با همان قمقمه کوچکی که داشت، وضو گرفت. رو به قبله کنار تانک نشست. شروع کرد آرام آرام قرآن خواندن. چند دقیقه‌ای از قرآن خواندنش نگذشته بود که بی‌سیم‌ها یکی یکی به صدا درآمدند. خودتون رو برسونید. هر کسی در هر قسمت دور یا نزدیکی بود، خودش را نفس‌زنان رساند. هرکدام از نیروها یک گوشه افتاده بودند. به سر و صورت خود می‌زدند. پاهای آن‌ها که نفس‌زنان آمده بودند، دیگر رمق نداشت. همه بغض در گلویشان بود. صدای گریه نیروها در فضا پر شده بود. هیچ‌کس دوست نداشت این صحنه را ببیند. موسی به سجده رفته و خون نصف سنگر را گرفته بود. هرکس از راه می‌رسید، احساس خفگی می‌کرد. اختیار اشک‌هایشان دست خودشان نبود و از چشمان شان جاری می‌شد. موشک کنت اسرائیلی کار خودش را کرده بود. در چهاردهم آبان سال ۹۴ عمر موسی به پایان رسید. قرآنش کنارش افتاده بود. همان قرآنی که همیشه به دست می‌گرفت، نیروها را از زیرش رد می‌کرد و می‌فرستاد به میدان جنگ. حفظ قرآنش را هم با همین قرآن انجام داد. صفحه ۷۲ قرآنش و آیه «وَلَاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» پر از خون شده بود...

کتاب شهدا و انس با قرآن، ناصر کاوه

برشی از زندگی شهید مدافع حرم، موسی جمشیدیان

شهید موسی جمشیدیان

حسین در نوجوانی در اهواز زندانی بود. جالب اینجاست که، وقتی برای ملاقات با حسین به زندان رفتیم گفت: چیزی نیاز ندارم. فقط برای من یک قرآن کوچک بیاورید. حسین بطور رسمی حافظ قرآن یا نهج البلاغه نبود، اما تسلط کاملی بر این دو کتاب داشت... شاگردانی که در کلاس "نهج البلاغه" شهید "علم الهدی" شرکت می‌کردند می‌گفتند که، تا به یک موضوعی از نهج البلاغه و یا قرآن اشاره می‌کردیم، حسین زود به آیات پیرامون یا "موضوعات مشابه آن" و "آدرس دقیق" شان در قرآن و نهج البلاغه اشاره می‌کرد در "دانشگاه مشهد" خیلی نهج البلاغه را برای بچه‌ها می‌خواند و بچه‌ها هم به شوخی به او می‌گفتند، «نهج البلاغه سبار...» انس "شهید علم الهدی با قرآن" را به گونه‌ای بود که، وقتی پیکرش را پیدا کردند، «قرآن روی سینه‌اش» و وسیله شناسایی حسین شد... قرآنی با امضای امام خمینی و رهبر معظم انقلاب خامنه‌ای... حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مصاحبه‌ای که در سال ۵۹ انجام گرفت و در برنامه «روایت فتح» که توسط «شهید آوینی» تهیه و پخش شد، فرمودند: وقتی خبر «شهادت سید حسین علم الهدی» را شنیدم، اولین چیزی که به ذهنم آمد، شهادت حافظان قرآن در صدر اسلام بود



کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

شهید

سید حسین

علم الهدی

سید حسین علم الهدی

اللَّهُ

مهدی انس خاصی با قرآن کریم داشت... همیشه قبل از خواب و نماز صبح "قرآن می خواند" و به دوستانش هم توصیه میکرد که قرآن بخوانند... او یک قرآن جیبی داشت که تا لحظه شهادتش از خودش جدا نکرد...

... با یکی از بچه ها بحث می کرد و خیلی عصبانی بود... فوراً از سر جایش بلند شد و قرآنش را برداشت و از چادر زد بیرون. تا چند ساعت ازش خبر نداشتیم. رفته بود توی بیابانهای اطراف منطقه تا خودش را با قرآن آرام کند. وقتی برگشت خیلی آرام شده بود. با اینکه مقصر نبود و از آن شخص مورد نظر هم عذرخواهی کرد... مهدی در گرماگرم آتش و خون هم با قرآن انس داشت. گاهی که آتش دشمن به طرف بچه های خودی زیاد میشد با دست به بچه ها اشاره میکرد و آیه و جعلنا «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْيَنَاهُمْ فَهَمْ لَا يُبْصِرُونَ» را می خواند. زمانی هم که بچه ها سمت دشمن تیر می زدند ، آیه مَارَمِيَّتْ إِذْ رَمَيْتْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى « را می خواند و با دست به سمت دشمن اشاره می کرد.

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

شهید

مهدی توسی





شهید عبدالکریمی علاقه زیادی به کلاس‌های قرآن داشت به گونه‌ای که شده بود از کارهای دیگر می‌گذشتند تا در کلاس‌هایشان حضور پیدا کنند که پس از شهادت وی نیز مدتی این کلاس‌ها بدون استاد ماند. ایشان هفته‌ای یکبار با خلبانان طی روزهای دوشنبه که بعدها به سه شنبه‌ها تغییر کرد، جلسه قرائت قرآن، تفسیر و مفاهیم قرآن را داشتند که طی آن جلسات قرآن، شاگردان مشکلات شان را بیان می‌کردند و نوعی همفکری با هم انجام می‌دادند. پیش از شهادت در یک مسابقه قرآن شرکت کرده بود و هنگام اعلام نتایج، او را به عنوان نفر اول معرفی کردند. جالب است شهید عبدالکریمی نزد هیأت داوران رفت و گفت: اول شدن حق من نیست و باید فلان قاری اول شود. بعد از داوران خواست نمرات را دوباره جمع ببندند اما داوران پس از بررسی مجدد باز هم او را به عنوان نفر اول مسابقات معرفی کردند. بعد هم مقرر شد تا در مراسم نماز جمعه همان هفته از نفرات برگزیده مسابقات تجلیل شود، اما آن روز جمعه دیگر خسرو عبدالکریمی در میان ما نبود و به شهادت رسیده بود. همکارانش در برج مراقبت پایگاه می‌گفتند: وقتی خسرو از پایگاه برای عملیات و مأموریت پرواز می‌کرد، پشت بی‌سیم با صوت زیبا شروع به تلاوت می‌کرد و با تلاوت قرآن به نبرد با دشمنان می‌رفت. همچنین پس از پایان عملیات باز هم بی‌سیم را روشن و شروع به قرآن خواندن می‌کرد. وقتی پس از عملیات صدای تلاوت قرآنش به گوش می‌رسید ما متوجه می‌شدیم که عملیات را با موفقیت به سرانجام رسانده است. رفتارش به اخلاق قرآنی مزین و تواضع و فروتنی عجیبی داشت. شهید عبدالکریمی به بیت‌المال بسیار حساس بود و حتی در غذا خوردن بسیار مراعات می‌کرد.

کتاب فاتحان قله‌های عاشقی، ناصر کاوه

راوی: همسر شهید عبدالکریمی

شهید خسرو عبدالکریمی

عبدالکریمی



"روش شهید صیاد برای ایجاد صمیمیت با فرزندان"

بابا اخلاقش خیلی جدی و محترمانه بود. از آن طرف هم همیشه سرش شلوع بود. همین باعث شده بود که رابطه مان مثل خیلی از پدر و دخترها نشود. خودش هم این را متوجه شده بود. یک صدا روز صدایم کرد. رفتم توی اتاقش. جلوی پایم بلند شد. خیلی سرخ شدم. گفت: مریم جان!... از فردا بعد از نماز صبح به مدت ۴۵ دقیقه می نشینیم و با هم صحبت می کنیم. چهل و پنج دقیقه اش عجیب نبود. در طی این مدت به برنامه مریزی های دقیقه ای اش عادت کرده بود. گفتم: درباره چه موضوعی؟ گفت: در هر موضوعی که دلت بخواهد. صبح وقتی رفتم اتاقش. بابا "سوره عصر" را خواند و منتظر شد تا من صحبت کنم؛ اما من آنقدر خجالت می کشیدم که خودش فرمان را گرفت دستش. این برنامه همه روزه مان بود. کم کم من هم یخم باز شد و صحبت می کردم.

در همین برنامه صبحگاهی می رفتیم بیرون دور می زدیم. نان می گرفتیم و برمی گشتیم. قبلاً گواهی نامه رانندگی گرفته بودم. خودش می نشست کنار دستم تا دست فرمانم خوب شود. این برنامه این قدر ادامه پیدا کرد که آن شرم و خجالت تبدیل به صمیمیت شد. چقدر شیرین بود. تازه پدرم را پیدا کرده بودم...

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصرکاوه
راوی: مریم صیاد شیرازی؛ دختر شهید

شهید

صیاد شیرازی

کتاب زندگی به سبک شهدا



«آشنایی با زبان قرآن»

گروهی می پندارند منظور از تلاوت قرآن، تنها خواندن قرآن به قصد ثواب بردن است، بدون آنکه چیزی از معانی آن درک گردد. اینها دائماً قرآن را دوره می کنند، اما اگر یک بار از ایشان سؤال شود که آیا معنی آنچه را می خوانید می دانید، از پاسخگویی عاجز می مانند. خواندن قرآن از این جهت که مفیدم ای است برای درک معانی قرآن، لازم و خوب است و نه صرفاً به قصد کسب ثواب. درک معانی قرآن نیز ویژگی‌هایی دارد که باید به آن توجه داشت در یادگیری بسیاری از کتابها، آنچه که برای خواننده حاصل می شود، یک سلسله اندیشه های تازه است که قبلاً در ذهن او وجود نداشت. در اینجاست که عقل و قوه تفکر خواننده است که به فعالیت مشغول می شود... در مورد قرآن، بدون شک باید آن را به قصد آموختن و تعلیم یافتن مورد مطالعه قرار داد.

قرآن خود در این زمینه تصریح می کند: **سوره صی / آیه ۲۹**
كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

منبع: کتاب آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۳۵

شهید مرتضی مطهری

کتاب آشنایی با قرآن

روزی یک صفحه قرآن ...

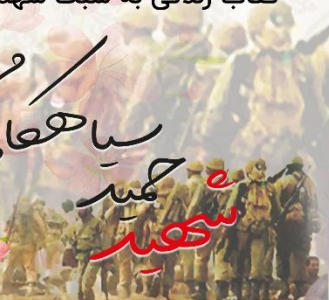
حمیدگفت: خانوم هرچه قدر فکرمی کنم "عمر ما کوتاه تر" از اینه که بخوایم به بطالت بگذرونیمش. بیایه برنامه بریزیم که زندگی متاهلی مون بازندگی مجردی مون فرق داشته باشه... پیشنهاد دادم صبح ها و هم شب هایک صفحه قرآن بخونیم ؛ این شد قرار روزانه ما... بعد از "نماز صبح و دعای عهد یک صفحه قرآن رو حمید میخوند و یک صفحه هم من" مقید بودیم آیات رو بامعنی بخونیم... کنار هم می نشستیم و یکی بلند بلند می خواند و دیگری به دقت گوش میکرد زمانی که مجرد بودم پنج جزء قرآن رو حفظ کرده بودم ولی بعد از ازدواج فرصت نمیکردم دیگه برم سرکلاس های حفظ. برای حمید ، "حفظ قرآن من خیلی مهم" بود و همیشه برای "ادامه حفظ قرآن" من را تشویق می کرد و می پرسید: "قرآنت رو دوره کردی؟ این هفته حفظ قرآنت رو کجا رسوندی؟ من راضی نیستم بخاطر کار خونه و آشپزی و این طور کار ها از حفظ عقب بمونی ها"...

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

واری
سیاهالی
حمید
سکندر



کتاب زندگی به سبک شهدا



الله

رفته بودم قوچان بهش سر بزنم.
گفتم یک وقت پولی ، چیزی لازم
داشته باشد.درب پادگان یه سرباز
بهم گفت:حسین تو مسجد.رفتم
مسجد.دیدم سرباز ها را دور خودش
جمع کرده و دارند قرآن می خوانند.
نشستم تا قرآنش تمام شود...یک
سرهنگی آمد داخل مسجد و داد و
فریادکه این چه وضعشه؟!...جلسه
قرآن راه انداختین؟!... حسین بلند
شد و قرص و محکم، گفت:

«نه آقا جلسه نیست. داریم با هم
قرآن می خونیم»حظ کردم ازجواب
دادنش. سرهنگ یک سیلی محکم
گذاشت توی گوشش و گفت، فردا
خودنو معرفی می کنی ستاد.همان
هم شد.حسین رافرستادننش ظفار
از شهرهای عمان.تا شش ماه ازش
خبر نداشتیم.بعدا فهمیدیم که جا
و مکانش کجاست...

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوه

خزری
حسین
سکندر

کتابخانه حضرت زین العابدین





حساس نبودن در قبال مسائلی نظیر حادثه‌ی سخت و جانکاه منا، مصیبت واقعی جهان اسلام است. حتی اگر تعمدی در کار نبوده باشد، این همه بی تدبیری و بی‌کفایتی برای یک مجموعه حاکمیتی و سیاسی، جرم محسوب می‌شود. وقتی یک رژیم، حتی از اداره‌ی میهمانان خدا که برای او درآمد زا نیز هستند عاجز می‌ماند، چه تضمینی وجود دارد که در اوقات مشابه، حوادث مشابه منا روی ندهد؟ ملت ایران شجاعانه در مقابل جهالت و گمراهی آل سعود ایستاده و مواضع قرآنی و برحق خود را، با افتخار و صریح بیان می‌کند و ملت‌ها و کشورهای دیگر نیز باید شجاعانه، گریبان سعودی‌ها را بگیرند. سکوت محض در قبال کوتاهی یک حکومت در ادای وظایفش و جان باختن هفت هزار انسان مظلوم و بی‌گناه، هویت دروغین مدعیان جهانی حقوق بشر را آشکار کرد و کسانی که به "مجامع و سازمان‌های بین‌المللی" امید بسته‌اند، باید از این واقعیت تلخ درس بگیرند... رژیم بی‌شرم سعودی به پستوانه همراهی آمریکا، و قیحانه در مقابل مسلمانان ایستاده و در یمن، سوریه، عراق و بحرین خونریزی می‌کند، بنابراین آمریکا و دیگر حامیان ریاض در جرم و جنایات سعودی‌ها شریکند...

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوه
دیدار خانواده‌های شهدای منا با رهبر معظم انقلاب _ ۱۷/۰۶/۱۳۹۵

شهدای
مظلوم
"منا"

منا

"یکی از ۴۶۵ نفر شهدای منا"

... او سرپرستی گروه تواشیح «باقرالعلوم» آبادان را برعهده داشت و از دوران نوجوانی پس از آشنایی با تواشیح، وارد این عرصه قرآنی شد و تا لحظه شهادت قاری آیات نور بود... این شهید. سال ۱۳۹۳ با حضور در هجدهمین مسابقات سراسری قرآن و تواشیح و همخوانی قرآن که توسط سازمان اوقاف و امور خیریه برگزار شد، «رتبه اول» کشوری را کسب کرد که، جایزه آن سفر حج بود سفری که او را به «آرزوی دیرینه اش که همانا شهادت و لقاءالله بود رساند»... از کودکی بواسطه اینکه پدرش معلم قرآن بود، به فعالیت‌های قرآنی و تواشیح علاقه بسیاری داشت... ایشان بسیار پر جنب و جوش و فعال بود، به طوری که هیچ‌گاه از فعالیت در عرصه‌های قرآنی خسته نمی شد و هر چه بیشتر کار می کرد، مشتاق تر هم می شد. سعید عاشق تواشیح بود و دشمن سرسخت یاس و ناامیدی و همیشه تلاش می کرد که در حیات کوتاه و اما پر حادثه خود، ایثار و عشق به خدمت و جذب جوانان به شیوه زیبا و خدمت به قرآن و اهل بیت را داشته باشند. همسر هفته ای دومرتبه در منزل جلسه قرآن برگزار می کرد و نکات ابتدایی «قرآن را به دختران مان آموزش» میداد. بارزترین خصوصیت اخلاقی سعید صداقت ایشان بود به طوری که صداقت اولویت زندگی این شهید بود و عمل به قرآن را در برنامه زندگی خود قرار داده بود.

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
راوی: همسر شهید سعیدی زاده

شهید

محمد سعید

سعیدی زاده





مادرم يك كلاس هم سواد ندارد. در عالم خواب برادر شهیدم، شهید کاظم رستگار را می‌بیند که به مادر می‌گوید: مادر جان! من الان در بهشتم چه چیزی می‌خواهی که برای تو از آنجا بیاورم؟ مادر به شهید می‌گوید:

الان که در بهشت هستی می‌توانی از خدا بخواهی که من بتوانم قرآن بخوانم. این خواهران بسیج و خانم‌های جلسه‌ای می‌آیند و من را به جلسه قرآن می‌برند. همه که قرآن می‌خوانند وقتی نوبت به من می‌رسد می‌گویم که من سواد ندارم و آنها می‌گویند که اشکال ندارد، خب سوره حمد یا قل هو الله را بخوان. من دیگر خسته شدم و خجالت می‌کشم. تا آنجا که بعضا به این مجالس به بهانه اینکه حالم مساعد نیست، نمی‌روم. الان که بهشت هستی میتونی از خدا بخواهی که من قرآن را یاد بگیرم. شهید رستگار به مادر می‌گوید: بعد از نماز صبح بلند شو قرآن را باز کن انشاءالله می‌توانی بخوانی. "مادر من بعد از نماز صبح بلند می‌شود و هر جای قرآن را که باز می‌کند، می‌خواند..."

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس ، ناصر کاوه

راوی: برادر شهید رستگار

کاظم رستگار

شهید

سید الشهداء



وقتی بهمن سال ۵۷ هلی کوپتر به زمین نشست، افراد انتظامات یک دالان انسانی تا نزدیکی جایگاه درست کردند و امام همراه حاج احمد آقا و چندتن از روحانیون روی جایگاه قرار گرفتند. اول یک نوجوان با صدایی بسیار خوش و دل‌نشین چند آیه از قرآن را همراه با ترجمه قرائت کرد. هر بار که او می‌خواست ختم کند، امام به او می‌گفت: «بخوان جانم»... امام در ماه رمضان هر روز ده جزء قرآن می‌خواندند. یعنی، "هر سه روز یکمرتبه قرآن را ختم می‌کردند" ... بعضی برداران خوشحال بودند که دو دوره قرآن را در این ماه خوانده‌اند... ولی بعد متوجه می‌شدند، امام ۱۰ یا ۱۱ دور قرآن را در طول این ماه خوانده‌اند. امام "هر سال چند روز قبل از ماه مبارک رمضان دستور می‌دادند" که چند ختم قرآن برای افرادی که مدنظر مبارکشان بود قرائت شود... یک‌ار همه دیدند که امام در یک مراسم ملاقات در حسینیه جماران به‌طور استثنایی به‌جای آن‌که در جایگاه همیشگی‌شان روی صندلی بنشینند، وقتی وارد شدند روی زمین نشستند. و این در همان روزی که بود که برندگان مسابقات قرائت قرآن به حضور امام آمده بودند و قرار بود در آن "جلسه چند آیه قرآن تلاوت شود" ... روزی به امام عرض کردم: حاج آقا شما سراپای وجودتان قرآن عملی است، دیگر چرا این قدر قرآن می‌خوانید؟ امام مکتی کردند و فرمودند: هر کس بخواند از آدمیت سر در بیاورد و آدم بشود باید دائم قرآن بخواند...

کتاب شهدا و انس باقرآن، ناصر کاوه
منبع: خبرگزاری بین المللی قرآن

شهدا

وانس به قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

الله



همه شما برادران و خوهران باید هر روز قرآن بخوانید و سعی کنید با آن مأنوس شوید و آن را بیاموزید و دریابید. مهم، قطع رابطه نکردن با قرآن است. چه نیم صفحه و یک ورق بخوانید، چه یک « حزب » و یا « یک جزء »؛ رابطه نباید قطع شود. به هر حال همه هر چقدر وقت ، همت و حوصله دارند، باید قرآن بخوانند. بعضی فقط در ماه رمضان قرآن می خوانند؛ این خطاست؛ هر روز باید قرآن بخوانید؛ بعد از نماز صبح یا آخر شب که می خواهید بخوابید و یا وسط روز خواندن مقداری از قرآن لازم است. البته خواندن قرآن به تنهایی کافی نیست؛ باید معنای آن را بفهمید. هرکس که می تواند بفهمد، چه بهتر؛ اما کسی که نمی فهمد، باید از ترجمه های قرآن استفاده کند و هر آیه ای را که می خواند به ترجمه آن نیز بنگرد. پرداختن به معنای قرآن در کنار الفاظ آن، انس با قرآن را بیشتر می کند...
(بیانات رهبری در دیدار فرزندان شهید حافظ قرآن ۱۳۷۱/۱۲/۱۷)

اگر در همین زندگی دنیا، با قرآن مأنوس و محشور باشید، در قیامت هم با قرآن محشور خواهید شد... (سخنرانی رهبری در دیدار با قاریان چهل کشور جهان جمعی از روشن ضمیران، در سالروز بعثت رسول اکرم (ص) ۱۳۶۸/۱۲/۰۴)

کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه

فاندرای
علی
سیدی

کتابخانه حضرت زین العابدین



...یک وظیفه قرآن یاد دادن و تعلیم کردن است. در این جهت مخاطب قرآن، عقل انسان خواهد بود و قرآن با زبان منطق و استدلال با او سخن می گوید. اما به جز این زبان، قرآن زبان دیگری نیز دارد که مخاطب آن عقل نیست؛ بلکه دل است و این زبان دوم، احساس نام دارد... آنکه می خواهد با قرآن آشنا گردد و بدان انس بگیرد، می باید با این دو زبان هر دو آشنایی داشته باشد و هر دو را در کنار هم مورد استفاده قرار دهد... تفکیک این دو از هم، مایه بروز خطا و اشتباه و سبب خسران و زیان خواهد بود. آنچه را که ما دل می نامیم، عبارت است از احساسی بسیار عظیم و عمیق که در درون انسان وجود دارد که گاهی اسم آن را احساس هستی می گذارند؛ یعنی احساسی از ارتباط انسان با هستی مطلق. کسی که زبان دل را بداند و با آن انسان را مخاطب قرار دهد، او را از اعماق هستی و کنه وجودش به حرکت درمی آورد. آن وقت دیگر تنهافکر و مغز انسان تحت تأثیر نیست؛ بلکه سراسر وجودش تحت تأثیر قرار می گیرد... قرآن خود توصیه می کند که او را با آهنگ لطیف و زیبا بخوانند. با همین نوای آسمانی است که قرآن با فطرت الهی انسان سخن می گوید و آن را تسخیر می کند...

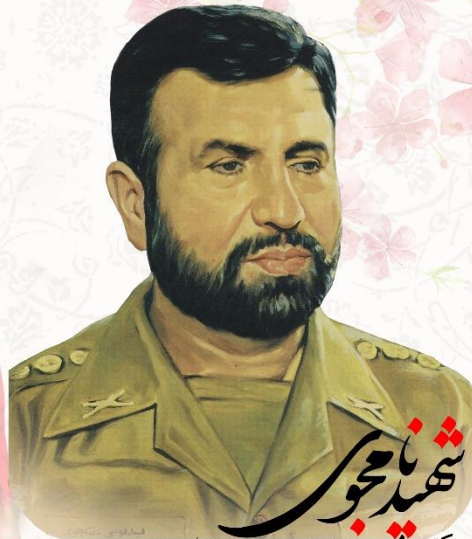
کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

منبع: کتاب آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۳۷

شهادت

مرتضی مطهری

کتاب آشنایی با قرآن



یک بار آقای بازرگان و طباطبایی از قم از دیدار حضرت امام (ره) مراجعت می کردند. آن ها در زمین چمن دانشگاه افسری پیاده شدند و سرهنگ نامجوی برای استقبال خدمت آن ها رسید. و به خاطر علاقه ی خاصی که به امام (ره) داشت، رو به مهندس بازرگان کرد و گفت: شما که پیش امام (ره) بودید برای ما چه هدیه ای آوردید؟ و آقای طباطبایی در جواب گفت: ما خدمت امام (ره) یک جلد قرآن مجید برده بودیم. امام (ره) آن را از ما گرفت و جمله ای در آن نوشت و به ما داد ما هم آن را به شما تقدیم می کنیم. نامجوی قرآن را گرفت و پس از بوسیدن و خواندن مطلب امام (ره) آن را به من داد و گفت: ببر برای کتابخانه... من در حالی که آن را به کتابخانه می بردم. گوشه ی آن را باز کردم و این جمله را که با خط زیبای امام (ره) نوشته شده بود خواندم:

قرآن برای آدم سازی است. روح الله الموسوی الخمینی

کتاب شهدا و انس با قرآن، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید، موسی نامجوی

شهید موسی نامجوی

سوره الفاتحه



شهید بابایی و مراسم جشن سالگرد عروسی

یک از همکاران عباس دعوت مان کرده بود مهمانی. سال گرد ازدواج شان بود. گفته بود آدم های زیادی نمی آیند، همین آشناها هستند. وارد کوچه که شدیم، پر از ماشین بود.

گفتیم شاید مهمانان همسایه ها هستند. وقتی وارد شدیم غوغایی بود. از سبک مهمانی های آن موقع، زن و مرد با هم می رقصیدند. سر میزها مشروب هم بود و ...

نتواستیم زیاد طاقت بیاوریم. زدیم بیرون. در راه عباس بغض کرده بود. وقتی رسیدیم خانه بغضش ترکید. بلند بلند گریه می کرد و سرش را به در و دیوار می کوبید. می گفت: امشب را چه طوری باید جبران کنم. قرآن را باز کرد و تا صبح قرآن خواند.

کتاب شهدا و انس با قرآن، ناصر کاوه

منبع: آسمان؛ بابائی به روایت هسر شهید، نویسنده: علی مرج

شهید عباس بابایی

کتاب شهدا و انس با قرآن



حمید عزیز هر شب قبل از خواب . ۵۰ ایه قران تلاوت می کرد و علاوه بر آن ، سوره های واقعه و الرحمن و دو حزب آخر قرآن، تلاوت همیشگی اش بود . قرآن آجری رنگ کوچکش همیشه همراهش بود . از روی ساعت سه ربع تلاوت قرآن قبل از خواب داشت . بعد دو ساعتی می خوابید و نیمه شب مجدداً برای نماز شب بلند می شد . صدای گریه ها و ناله هایش که در زمان تلاوت قرآن و یا نماز شب از اتاقی که به آن میرفت و عبادت می کرد و بگوش ما می رسید همیشه در خاطر ما است . محمد عزیز نیز انس خاصی با قرآن داشت . تلاوت سوره های واقعه و الرحمن قبل از خواب عادت او نیز بود . به سوره مبارک آل عمران توجه و علاقه خاصی داشت . در ابتدای وصیت نامه اش نیز آیات آخر این سوره را نوشته است . این سوره را از حفظ بود . نکته ای که در مورد محمد یادم می آید ، در کوچکترین زمان هایی که بدست می آورد قرآنش را باز می کرد و می خواند . مثلاً اگر می خواستیم جایی برویم و زودتر آماده می شد ، تا بقیه حاضر شوند می دیدیم قرآنش را باز کرده و تلاوت می کرد . بارها این موضوع را دیدم . در حالات مختلف و زمانهای کوتاه ، قرآن خواندن او جلب نظر می کرد . در ماه مبارک رمضان روزی یک جزء از قرآن را تلاوت می کردیم که از خاطرات پیاد ماندنی مان در این ماه رحمت و برکت می باشد . محمد عزیز در زمینه آموزش تفسیر و تجوید قرآن نیز فعالیت داشت و کتابهایی نیز در این زمینه از او به یادگار مانده است . انطور که دوستانش گفتند ، در لحظه شهادت در صبح روز عید فطر برابر با ۸ خرداد ۱۳۶۶ ، در حال تلاوت قرآن بوده است . خدایا آنان را همنشین قرآن و ما را نیز پیرو راه آنان قرار ده...

کتاب شهدا و انس با قرآن، ناصر کاوه

به روایت مادر شهیدان، شاهرخی

شهیدان حمید و محمد
شاهرخی

کتاب شهیدان حمید و محمد شاهرخی



از وقتی که به دنیا آمد، بچه ای سالم، ساکت و آرام بود و با بچه های دیگر تفاوت زیادی داشت. به هنگام دو سالگی، همیشه دور و بر پدر بزرگش که اهل منبر بود، به اصطلاح می پلکید و ایشان را خیلی دوست می داشت و اغلب با ایشان بود. ۳ ساله بود که در جلسات قرائت قرآن می بردمش و خواندن قرآن را یاد گرفته بود. وقتی قرآن می خواند، همه با تعجب می گفتند: چه قرآنی می خواند! در مواقعی که جلسات قرائت قرآن در منزل ما بود، برای حاضرین در جلسه چای می آورد، شبی که در منزل آقای رضایی دوره ی قرآن داشتیم، حاج آقا رضایی از شهید سؤال کرد و ایشان جواب داد. در همان جلسه، حاج آقا از یکی از بزرگسالان سؤال کردند که نتوانست جواب بدهد؛ حاج آقا رضایی گفتند: ببینید این کودک خردسال چقدر قشنگ به سؤالات پاسخ داد. وقتی هم که مدرسه میرفت، همزمان مکتب هم میرفت و همیشه هم به مسجد رفت و آمد داشت و زمانی که انقلاب شروع شد مدرسه ها، تعطیل شد، هر روز به راهپیمایی می رفت...

کتاب شهدا و انس به قرآن، ناصر کاوه
برشی از زندگی شهید عبدالحمید مؤمنی

شهید عبدالحمید مؤمنی

الله

«قرآن بخوان!»

آنگاه که درون خویش را از خود تهی یافتی
و بیرون خویش را خالی از خدا قرآن بخوان!..
آنگاه که عقلت احساست را به بند کشید و
فکرت عشقت را و قوه‌ی پیوستن به یزدان
با نیروی عرفان را ازدست دادی، قرآن بخوان!
... آنگاه که در کوچه باغ‌های یأس، حیران و
سرگردان ، «ناامید و پریشان» در جستجوی
قطره‌ای آب، «کشتزار خشک و قحطی‌زده‌ی»
اندیشه‌ات را تسلی می‌دهی، از دریای بی‌کران
امیدلختی برگیر و قرآن بخوان! آنگاه که غرور
وجودت را گرفت و «تفاخر» شعورت را و لذت
خویش را عزت و نخوت خویش را همت یافتی
قرآن بخوان! آنگاه که مرگ خود را دور دیدی
و حیات خویش را جاوید یافتی و دنیا و آخرت
را جدا از هم، قرآن بخوان! آنگاه که نسیان
گریبان‌ت را گرفت و عصیان دامانت را، قرآن
بخوان! آنگاه که از درستی گسستی و بمرکب
سستی نشستی و «به پستی پیوستی» و در
منجلاّب تباہی، رهایی را خواستی، قرآن بخوان
آنگاه که نهایت سعادت را بودن و شهادت را
نهایت حیات پنداشتی ، قرآن بخوان! آنگاه
که گذشته را «حسرت» و حال را «عسرت» و
آینده را «حیرت» احساس کردی، شب قدر را
به خاطر آور و... قرآن بخوان! و آنگاه که در
دل سیاه شب و در اعماق تاریک ظلمات، و
در جستجوی «نور» و «روشنی» ره می‌پویی
و در آرزوی صبح و سپیدی، افق را به امید
نظاره «فلق» می‌نگری تا شاید «طلوع فجر»
را در نیمه تماشا کنی، قرآن را باز کن تا در فلق
اندیشه‌ات، شفق را دریابی و آنگاه قرآن بخوان!

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

رجب بیگی
مهمی
ششید



کتاب زندگی به سبک شهدا

من برای تغسیل و تکفین، بر پیکر شهید حسن دانش حاضر شدم. وضعیت پیکر این طبله یزدی، بی‌اراده همه را متأثر می‌کرد. تمام قسمت‌های جسم این قاری بین‌المللی قرآن کریم کبود شده بود؛ اما یک چیز غیر طبیعی ذهنم را عجیب درگیر کرد! همه پیکر حاج حسن دانش کبود بود جز حد زیر حنجره تا قفسه سینه، به گونه‌ای که این قسمت از پیکر حاج حسن، بدون هیچ اثری از کبودی، نورانیت خاصی داشت. همین جا بود که متوجه شدم تنها من این موضوع عجیب را درک نکرده‌ام؛ بلکه اطرافیان هم این اتفاق غیرطبیعی را معجزه قرآن کریم می‌دانستند...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
شهید منا حاج حسن دانش،
راوی حجت‌الاسلام گندمی استاد

دانش
حسن
شهید

کتابخانه حضرت زین العابدین



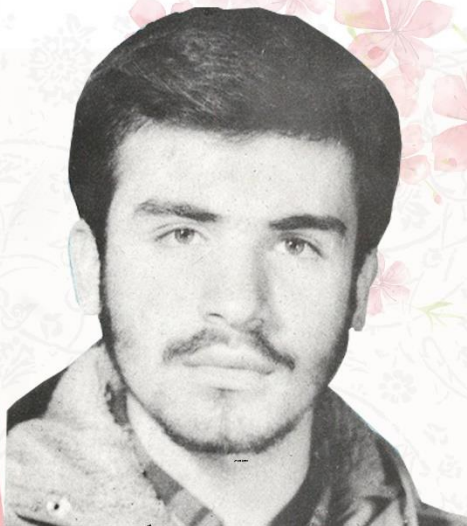


...یکروز بعد از نماز، آرام آرام او را تعقیب کردم تا به اتاقش رسیدم و با نوعی اجازه خواستن وارد اتاقش شدم، روی دیوار اتاقش آیهای از قرآن به این مضمون حک شده بود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما راجه شده است که هنگامی که لازم می‌شود در راه خدا مهاجرت کنید، سنگین به زمین می‌چسبید و خوشی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید؟» ... وقتی یادداشت‌های جواد را ورق بزیم، در سر فصل صحبت‌هایش یک آیه را به طور دائم می‌بینیم: «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه»؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد. شهید تندگویان سلول انفرادی شماره ۳۸ بود، ما اگر اتاق ۵۰ بودیم ۱۶ اتاق فاصله داشتیم... یک شب من صدایی شنیدم؛ آخرین شبی بود که ایشان قرآن خواند و بعدش دیگر نخواند. دکتر که می‌آمد دوا می‌داد، آمد گفتیم: حرس. گفت: نعم. گفت: شماره ۳۸ کسی داخل نیست؟ گفتیم: هی. یعنی هست. گفت: (ما فی) یعنی نیست بعد آمدند و در را باز کردند. فوری دویدند، تلفن زدند و دکتر را صدا زدند. گفتند: موت، موت. یعنی مرد که خیلی برای ما معلوم نبود و مطمئن نبودیم تندگویان رامی گویند یا نه. او آنقدر قرآن را با صدای بلند خوانده بود که نگهبانان عراقی به اومی گفتند ما از تو اطلاعات نمی‌خواهیم، فقط با قرآن خواندنت به دیگر اسیران روحیه نده. وقتی پیکر پدر را تحویل گرفتیم، آن قدر «حنجره او را فشرده بودند که تمام استخوان های حنجره اش خرد شده بود» او آرزوی «سکوت» را بر دل عراقی‌ها گذاشت...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
راوی: همسر فرزند و هم‌رزم شهید

شهید محمد جواد تندگویان

مجلس شهادت



رهبر معظم انقلاب: وصیت‌نامه شهید پورزرگری را خواندم و منقلب شدم به معنی قرآن توجه کن، نه جوری که فقط خواننده قرآن باشی محمدرضا جان! ان شاءالله بتوانی در راه قرآن گام‌های بیشتری برداری و در ضمن به معنای قرآن که اصل آن است بتوانی توجه داشته باشی. نباشد جوری که فقط خواننده قرآن باشی که «علی (ع)» بسیار قاریانی که قرآن می‌خواندند و عمل نداشتند و در راه غیر خدا و قرآن صوت خویش را مصرف می‌کردند، لعنت کرده است. برادر! بر سر قبرم سوره «الرحمن» را تو قرائت نما شاید از فضیلت آن فیضی شامل من شود... تو کریم و رحیم هستی. این بنده روسیاه از شما طلب بخشایش و مغفرت می‌نماید که شما غفور و رحیم هستی. غفورا، عشق حسینت من را به این وادی کشانده است و خود می‌دانم که تو این عشق و محبت را در قلبم نهادی. معبودم، بهشت رامی‌بینم که چه غوغایی دارد، حسین به پیشواز یارانش آمده، چه صحنه‌ای عجب عشقی، فرشتگان مقرب از هر سو ندا می‌دهند که هم‌زمان ابراهیم، هم‌راهان موسی، هم‌دستان عیسی، هم‌کیشان محمد، هم‌سنگران علی، هم‌پیمانان حسین و هم‌گامان خمینی از سنگر کربلا آمده‌اند، چه شکوهی... شبی رهبر معظم انقلاب سرزده به منزل ما آمدند و آن شب در منزل جلسه قرآن داشتیم. هنگامی که دیدند در منزل، جلسه قرآن برقرار است، برنامه خود را تغییر داده و چند ساعت در منزل ما و در محضر قرآن ماندند و احترام خاصی برای قرآن کریم قائل شدند. آن شب وصیت‌نامه حمیدرضا را به آقا دادم. ایشان گفتند: من قبلاً این وصیت‌نامه را دیده‌ام و با خواندن آن منقلب شده‌ام...

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوی
راوی: دکتر شهید پورزرگری

شهید حمیدرضا پورزرگری

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران



مدتی بود که حمید رضا دنبال ذره بین می گشت. در چند روز مرخصی هم نتوانسته بود پیدا کند. یک روز که چادر تسلیحاتی عملیات خیبر آتش گرفته بود و یک دوربین داخل این چادر بود که آتش گرفته بود، گفت این دوربین به کار می آید؛ گفتم: نه؛ عصر خوشحال بود که آن چیزی را که می خواست، کشف کرده است؟! ... نیروها وقتی که همه بچه ها برای ورزش صبحگاهی می رفتند، حمیدرضا قابلمه به دست می رفت سمت زمین های اطراف فرارگاه. مدتی بود که این موضوع ذهنم را به خودش مشغول کرده بود که با این قابلمه کجا می رود و همین هم شد که از یکی از بچه ها خواستم تا کشیک بدهد و سر از کار او در بیاورد. بله، آقا حمیدرضا باقیمانده غذای بچه ها را در قابلمه ای جمع می کرد و به سراغ لانه مورچه ها می رفت تا برایشان آذوقه ای برده باشد. آنجا خانه بزرگی از مورچه ها بود که حمیدرضا روز غذای اضافه بچه ها را برای آنان می برد و بعد به مورچه ها می گفت: یادتان باشد که قیامت برای من شهادت بدهید. متوجه شدم باذره بین لانه مورچه ها رانگاه می کند و آیات "سوره نمل" را می خواند و گریه می کند... یک روز بغلش کردم و بوسیدم. گفتم: اگر شهید شدی شفاعتم می کنی؟ گفت: حتما. وقتی از هم جدا شدیم، خیلی از او دور نشده بودم که صدای گلوله ای آمد...

برگشتم. حمید رضا پیر کشیده بود... راوی: مرتضی حاج باقری

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوه

شهید حمیدرضا جعفرزاده

شهادت حضرت زین العابدین

الله



شهید عبدالمجید بقایی در طی مسیر خط اول، جهت شناسائی منطقه عملیاتی والفجر مقدماتی در فکه، مشغول تلاوت قرآن و حفظ سوره والفجر بود. او به کمک یکی از دوستانش این سوره شریفه را از حفظ می خواند... پس از رسیدن به مقصد، همگی از ماشین پیاده شده و به طرف سنگر دیده بانی حرکت نمودند. ایشان در بین راه به برادران همراه می گوید: آیا می شود انسان به این درجاتی که خداوند در قرآن فرموده است، برسد که : «یا ایتها النّفس المّطمئنّه ارجعی الی ربّک راضیه مرضیه فادخلی فی عبّادی وادخلی جنتی»... و آیا خدا توفیق این امر مهم را به انسان می دهد که به آن مرحله عالی نایل گردد؟ هنوز کلام مجید به انتها نرسیده بود که ، خمپاره دشمن به نزدیکی آنان اصابت کرد و او جواب سوال خود را با فوران خون مطهر و قطع پاهایش دریافت نمود و بدین سان عاشقانه و خالصانه بسوی پروردگار خویش پرواز کرد و به درجه قرب و رضوان الهی دست یافت...

کتاب کشکول خاطرات دفاع مقدس، ناصر کاوه

ششم

عبدالمجید بقایی

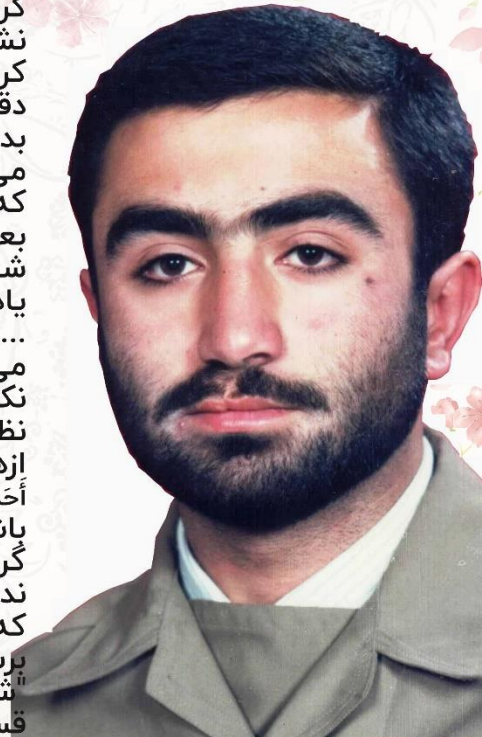
در محله لویزان تهران در خانواده استاد و قاری قرآن، مرحوم "علی اربابی" فرزندی به دنیا می آید که نامش را احمد انتخاب می کنند . احمد را در خانه و محله با نام امیر صدا می کردند. امیر هر وقت در خانه راه می رفت، آبه های قرآن را زمزمه می کرد و علاقه خود به قرآن را به آن شکل نشان می داد . یک روز من غذا را آماده کرده بودم و امیر به پدرش گفت که، چند دقیقه برای "آموختن قرآن" به من وقت بدهید. پدرش گفت: بعد از غذا باهم کار می کنیم. ولی امیر اصرار و خواهش کرد که فقط چند دقیقه طول می کشد و... بعد از تمنای امیر و پدرش مشغول قرآن شدند و سرشان گرم شد که غذا خوردن یادشان رفت و غذا کاملا سرد شد...

...در بخشی از وصیت نامه شهید اربابی می خوانیم: "قرآن را ، قرآن را ، فراموش نکنید و بدانید که بهترین وسیله برای نظارت بر اعمال تان قرآن است... برادرانم از هیچ کس جز خدا نباید ترسید (وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ) و بیم و امیدتان تنها باید خدا باشد. (يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذَابَهُ) از جلوه گریهای باطل به خود هیچ واهمه ای راه ندهید. (فَاسْتَخَفْ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ) اگر بخواهید که گارهایتان برای خدا باشد و به نتیجه برسید باید دست از هوای نفسانی بردارید. "شیطان از انسان دست بردار نیست" و قسم خورده است که نمی گذارد انسان هدایت شود (إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) ، شما با این دشمن مواجه هستید، پس به جنگ آن بروید. به تهذیب و تزکیه نفس خویش بپردازید که رستگاری در آن است کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه

راوی: مادر شهید اربابی

شهید

احمد (امیر) اربابی



شهادت اربابی





... آن گاه که درون خویش را از خود تهی یافتی و بیرون خویش
را خالی از خدا، قرآن بخوان...

... آن گاه که در دریای خروشان زندگی، در چنگال طوفان جهل و
ترس اسیر شدی و ساحل صلاح و صلح و کشتی نجات و رهایی
را آرزو کردی، قرآن بخوان...

... آن گاه که عقلت احساسات را به بند کشید و فکرت، عشقت
را و "قوه پیوستن به یزدان به نیروی عرفان را از دست دادی"،
قرآن بخوان...

... آن گاه که در کوچه باغ های بیاس، حیران و سرگردان، ناامید
و پریشان، در جستجوی قطره ای آب، کشتزار خشک و قحطی
زده اندیشه ات را تسلی می دهی، از دریای بیکران امید لختی
برگیر و قرآن بخوان...

... آن گاه که مرگ را ختم و معاد را وهم و پندار خود را حتم یافتی
قرآن بخوان...

آن گاه که غرور، وجودت را فرا گرفت و تفاخر، شعورت را و ذلت
خویش را عزت یافتی و نخوت خویش را همت، قرآن بخوان...

کتاب زندگی به سبک شهید، ناصر کاوه

شهید مهدی رجب بیگی

سوره البقره

الله



"ای قرآن! من شرمنده‌ی توأم اگر از تو آوازِ مرگی ساختم که هر وقت در کوچه‌مان آوازت بلند می‌شود، همه از من می‌پرسند چه کسی مُرده است؟... چه غفلتِ بزرگی که می‌پنداریم خدا تو را برایِ مردگانِ ما نازل کرده است..."

زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه
نوشته‌ای از شهیدمان، محسن حاجی حسنی کارگر

کارگر
حسینی
حاجی
محسن
سکینه

سید الشهداء



الله

به خاطر آنکه قاب عکس صدام را شکسته بودم، مرا به گودالی که هشتاد و یک پله از زمین فاصله داشت، بردند. آنجا شبیه یک مرغدانی بود... وقتی مرا در سلولم حبس کردند، از بس کوچک بود، می‌بایست به حالت خمیده در آن قرار می‌گرفتم. آن سلول درست به اندازه ابعاد یک میز تحریر بود. در آنجا متوجه یک پیرمرد ناتوان شدم. او در حالی که سکوت کرده بود، به چشمانم زل زد. بی‌مقدمه پرسید: ایرانی هستی؟... من وزیر نفت ایران، محمد جواد تندگویان. هستم... فقط نگاهش می‌کردم. نگاه به بدنی که از بس با انوی داغ به آن کشیده بودند، مثل دیگ سیاه شده بود... گفتم: اگر پیامی داری بهم بگو. گفت: این سیاه چال، طبقه زیرین پادگان هوا نیروز الرشید است...گفت: پیام من مرزداری از وطن است. صبوری است. نگذارید وطن به دست ناهلان بیفتد. نگذارید دشمن به خاک ما تعرض کند. استقامت، تنها راه نجات ملت ماست. بگذارید کشته شویم، اسیر شویم، ولی سرافرازی ملت به اسارت نیفتد. گفتم: به خدا قسم پیامت رابه ایرانیان می‌رسانم خم شدم دستش را بوسم که نگذاشت...

کتاب خاطرات دردناک، ناصر کاوه
راوی: عیسی عبدی، کتاب ساعت به وقت بغداد،
ج۱، ص ۸۹.

تندگویان
محمد جواد
سکینه



کتاب خاطرات دردناک ناصر کاوه





من در سنگر هستم، در این خانه محقر، در این خانه فریاد و سکوت... راستی چه خوب است از این فرصت استفاده کنم و با قرآن آشنا شوم. آیات خدا را بخوانم و بعد حفظ کنم و سپس زمزمه کنم و بعد شعار زندگی کنم. باشد تا این دل پرهیجان و طپش را آرامش دهد و بعد با این برای خود توشه سازم و توشه را راهی سفرم گردانم و در انتظار شهادت بمانم و بمانم. آیات جهاد را، شهادت، تقوا، ایمان، ایثار، اخلاص، عمل صالح ... همه را پیدا کنم تا سنگر کلاس درس باشد و میعادگاه ملاقاتم با خدا شود، سنگرم محرابم گردد، سنگرم خانه امیدم شود و قبله دومم گردد...

آری ... تنهایی، موهبتی است الهی و در تنهایی می توان به خدا رسید. روزها به فکر سربازان صدر اسلام و حماسه های آنها می افتم: جنگ بدر، غزه احد، غزه خندق، خیبر، تبوک و آنها چگونه جهاد کردند و ما چگونه می توانیم به آنها نزدیک شویم. در این اندیشه ام که قرآن درباره یاران پیامبر سخن می گوید: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ... سیدحسین علم الهدی، آذر ۵۹، هویزه وقتی یکی از دوستانش در سوسنگرد شهید شد، حسین علم الهدی به جای او فرماندهی سپاه هویزه را بر عهده گرفت؛ در حالی که در هویزه تنها او و ۳۵۰ پاسدار باقی مانده بودند. در این جنگ نابرابر هیچ یک زنده نماندند. در تاریخ ۷ دی ۱۳۶۰ او و ۶۰ پاسدار باقیمانده به تانکهای بعثیون حمله ور شدند و به شهادت رسیدند. استخوانهای شهید علم الهدی پس از سالها به دست آمدو باقرآنی که درجیب داشت، بوسیله مادرش شناسایی شد. کتاب فاتحان فقه های عاشقی، ناصر کاوه

شهید سید حسین علم الهدی



از مادر شهید بهشتی در یک مصاحبه شنیدم
که می گفت: من در طول مدت بارداری فرزندم
سید محمد ۹ بار قرآن رو ختم کردم... ایشان
می گفت: موقع شیردادن به فرزندم نیز قرآن
می خواندم و تا قرآن خوندم قطع می شد،
پسرم دیگه شیر نمی خورد...

کتاب مرواریدهای بی نشان، ناصر کاوه
منبع: کتاب سیره شهید دکتر بهشتی، ص ۴۳

شهید

سید محمد حسین بهشتی



«اهمیت حفظ کردن آیات قرآن»

قرآن از کتابهایی است که آمادگی اش برای حفظ شدن ازهر کتاب دیگر بیشتر است. عجیب است! شعر رومی شود، حفظ کرد و قرآن شعر هم نیست، نثر است. یک کتاب نثر در دنیا نمی توان پیدا کرد که بشود چهار صفحه اش را حفظ کرد و قرآن در اثر آن سلاست فوق العاده ای که در عبارات و کلماتش هست ، (این خاصیت را دارد) ؛... برای اینکه کلمات آن سلیس است ؛ یعنی هر کلمه ای نسبتاً در جای خودش قرار گرفته است. بعد که انسان حفظ کرد، دیر فراموش می کند؛ چون به معنی واقعی سلاست دارد... و لهذا حفظ کردن قرآن مثل تلاوت کردن آن، امر بسیار مطلوبی است و مخصوصاً بعد از آنکه انسان حفظ کرد، نباید بگذارد فراموش بشود. شاید گناه هم داشته باشد که انسان قرآن را حفظ کند و بعد آن قدر نخواند تا فراموش بشود. افرادی که حافظه شان ضعیف است ، لااقل اگر یک سوره دو سوره پنج سوره حفظ می کنند، نگذارند که همان سوره ها فراموش بشود...

کتاب زندگی به سبک شهدا، ناصر کاوه

منبع: کتاب آشنایی با قرآن، ج ۲، ص ۲۲۸

شهید مرتضی مطهری

کتاب آشنایی با قرآن



قرآن را مرتب بخوانید؛ روزی نباشد که شما تلاوت قرآن نکنید؛ این که می بینید روایت است بعضی ائمه در ماه رمضان هر سه روز یا هر هفت روز، در غیر ماه رمضان هر پانزده روز یا هر ده روز یک ختم قرآن می کردند، دلیل و فلسفه ای دارد؛ ما به قرآن نیاز داریم. هیچ کاری را بر خواندن قرآن مقدم نکنید؛ به این معنا که بناسبت روزی یک حزب قرآن بخوانید، آن را با تأمل و تدبیر بخوانید و اگر فرضاً ده دقیقه طول بکشد، نگویید کار یا درس یا مطالعه دارم. هیچ کاری، از این واجب تر نیست. این ده دقیقه یا ربع ساعت را برای خواندن قرآن بگذارید. من از برادران طلاب خواهش می کنم که این نکته را فراموش نکنند. هر روز قرآن را با تدبیر بخوانید و هرگز آن را رها نکنید. (حوزه و روحانیت ج ۲)

حتماً قرآن بخوانید؛ هر روز، ولو کم، ولو روزی یک صفحه؛ از خدای متعال بایستی کمک خواست؛ باید استغاثه کرد؛ باید به قرآن ودعا و تضرع پناه برد. من از جمله سفارش هایی ... که دارم، این است که تلاوت قرآن را نگذارید از زندگی تان حذف بشود. حتماً قرآن بخوانید؛ هر روز، ولو کم. ولو روزی یک صفحه؛ تأمل و با دقت. اصرار ما بر این است که دوستان رابطه شان را با قرآن از دست ندهند. (بیانات رهبر معظم در تاریخ ۸۷/۳/۲۱)
کتاب فاتحان قله های عاشقی، ناصر کاوه

فاندرای
علی
سیدی

سید علی فاندرای

تا جایی که من اطلاع دارم امام آزاویل عمرتاکنون هر روزه مقداری قرآن می‌خوانند و این "یکی از کارهای روزانه ایشان است" که، روی همان نظم دقیقی که در زندگی دارند، ساعتی رانیز برای تلاوت و انس با "قرآن کریم اختصاص داده‌اند" که در آن ساعت کسی نزد ایشان نمی‌رود و پاسخ سؤال کسی را نمی‌دهند و کاملاً جان دل را به قرآن داده و توجه به آیات قرآنی و معانی آن می‌کنند. امام علاقه خاصی به قرآن دارند. خیلی با قرآن انس دارند. یعنی با قرآن مأنوس‌اند و "همیشه قرآنی نزدیک شان است"... امام حاضر نمی‌شدند به خاطر همدردی با مردم به پناهگاهی که ساخته شده بود بروند. به زحمت ماکتاب‌ها و وسایلی را که در طاقچه بالای مبل ایشان بود برداشتیم تا در اثر لرزش‌های متعددی که در مواقع انجام حملات هوایی، به امام برخورد نکنند، اما ایشان قرآن و مفاتیح را نگذاشتند ما از کنار دست شان برداریم چون می‌خواستند دائم‌ابه آنها دسترسی داشته باشند. در مورد احترام امام به قرآن نکته جالبی از ایشان به‌طور مکرر دیده‌ام. گاهی به دلایلی قرآن‌هایی را در کیف‌دستی در محضر امام می‌بردیم، در دفعات اولیه بدون توجه قرآن را همراه با چیزهای دیگر از کیف بیرون آورده روی زمین می‌گذاشتیم و امام که مراقب بودند می‌فرمودند: «قرآن را روی زمین نگذارید.» بعد بلافاصله دست شان را جلو آورده آن را از ما می‌گرفتند و روی میزی که در کنارشان بود می‌گذاشتند. بعد ما متوجه شدیم که امام چون روی کاناپه نشسته‌اند نمی‌خواهند قرآن روی زمین و در نتیجه پایب‌تر از جایی باشد که ایشان نشسته‌اند.

کتاب شهدا و انس باقرآن، ناصر کاوه

منبع: خبرگزاری بین‌المللی قرآن

شهدا و انس به قرآن

سوره الفاتحه



لَحْسَانُ مَكِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هیچ‌کس دوست نداشت این صحنه را ببیند. موسی به سجده رفته و خون نصف سنگر را گرفته بود. هرکس از راه می‌رسید، احساس خفگی می‌کرد. اختیار اشک‌هایشان دست خودشان نبود و از چشمان شان جاری می‌شد. موشک کربت اسرائیلی کار خودش را کرده بود. موسی افتاده بود و قرآنش کنارش بود. همان قرآنی که همیشه به دست می‌گرفت و نیروها را از زیرش رد می‌کرد و می‌فرستاد به میدان جنگ. حفظ قرآنش را هر با همین قرآن انجام می‌داد. صفحه ۷۲ قرآنش باز بود و آیه «وَلَاتَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» با خون موسی قرمز شده بود...